

رودکی

(۲)

جلوه هنر رودکی بصف معشوقه محدود نمی‌شود، از آنجا که شاعر به طبیعت نزدیک است و شدیداً تحت تأثیر نمودهای طبیعت واقع شده شعرش از وصف مناظر زیبای طبیعت سرشار است. از که اهل رودک سمرقند چون قند است (مقدسی گفته است سمرقند در تابستان هشت است ص ۲۷۸ . ر. ک محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی صفحه‌های ۴۵ تا ۵۴) توانسته است بدون حجاب و پرده با طبیعت تماس بگیرد و از آنجا که همه چیز برای او تازه‌گی دارد او نیز هنگامی که بسخن می‌آید نو و تازه و گیرا سخن بگوید، رودکی از رودک سمرقند برخاست و در همانجا نیز فرمان یافت. سمعانی از گفته ابوسعید ادیسی حافظ مؤلف کتابی در باره سمرقند در کتاب «الانساب» می‌نویسد: «... مدین ایوب عبد الله رودکی در آن «پنج رودک» مشهور است و در پشته بوستان پنج رودکست و مردم آن را زیارت می‌کنند و من نیز زیارت کردم».

سعید نفیسی می‌نویسد:

«در شمال پنج کنت شهر کوچکی نزدیک سمرقند دره بسیار خرم و باصفائی است که پنج رود کوچک در آن می‌ریزد و در پایان دره بیکدیگر می‌پیوندند و برود زرافشان می‌روند. به همین جهت این ناحیه را پنج رودک می‌نامند و هنگامی که رودکی بجهان آمده در آنجا زیسته و در همانجا بنخاک رفته است همین نام را داشته است. در مرکز این ناحیه آبادی کوچکی هنوز هست (در تاریخ ۱۲۳۹ خورشیدی که آقای سعید نفیسی بدعوت مردم تاجیکستان از آنجا بازدید کرده‌اند.)

رودکی در شهر بخارا که پایتخت امیران سامانی بوده است نیز سر برده. این
نهر در شعر رودکی به خوبی توصیف شده و چون در مجازات کوهستان است زودا
زود هوای آن تنبیر می یابد. زمستان آن معتدل سرد، بهاران بارانی، تابستان آن
گرم و خشک و پاییز آن نشاط انگیز است.

شاعر نیز گاهی به نقاط متفاوت ماوراءالنهر خراسان مثل سرخس و بادغیس
«هری» (که بگفته نظامی عروضی خرم ترین چراخوره‌های خراسان است) سفر
کرده و دادعیش می داده است. وصف گلها، پرندگان، کوهساران، در شعر او
جای نمایانی دارد. روزی بحوالی سرخس اندر می شود و از مناظر دلنشین
طبیعت بوجد در می آید. ناگاه یوئک (هدهد = شانه بس) زیبایی
توجه شاعر را بخوش بر میگرداند و شاعر در حال وجد و شگفت زده از طبیعت هر
لحظه دگرگون می گوید:

یوئک دیدم بحوالی سرخس
با ننگ بر برده با بر اندرا
چادر کی دیدم رنگین بر او
رنگ بسی گونه بر آن چادرا
ای پرغونه و بازگونه جهان
مانده من از تو بشگفت اندرا!

و قطعاً همین جهان بازگونه و پیر فریب است که ختم شاعر را بخود جلب
میکند که او می بیند که کسها دو صد سال می زند و ولی پرستوها بیش از سالی ندیمانند.
شاعر شگفت زده از کار این جهان پرغونه (زشت) می پرسد:

چرا عمر کرکس دو صد سال؟ و بیچک.

نماند فزون تر ز سالی پرستو!

در شن است که پرش شاعر چنان ژرف نیست که او چون سنائی و حافظ و
مولوی و محمود شبستری در آن پایدار بماند و غیر آن را حجاب چهره جان بداند
و چون سالکان هوس «طریقت» و راه، پرش بنند و قصد جهان دیگر کنند. هر چه
هست همین است و اساساً رودکی جز جلوه‌های شاد و زیبایی طبیعت و شادکامی چیزی
جستجو نمی کند و با صداقت روشن بینانه خوشتر میگوید:

آهوزتنگ کوه بیامد بدشت و راغ / سنائی
بر سیزه باده خوش بود اکنون اگر خوری

بخارا در منظر رودکی شهری است زیبا. بوستانی است که امیر سرو آن و
آسمانی است که میر ماه آنست.

ربگک آموی در درشتی راه او، زیر پای شاعر چون پر نیان است. وصف
بهار نیز در شعر شاعر سمرقندی بگیرائی و شورا انگیزی آمده است و در قصیده
«آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب» تعابیر زیبایی عرضه میشود در آن هنر و وصف
بکمال می رسد.

آن ابر بین که گرید چون مرد سوگوار
و آن رعد بین که نالد چون عاشق کثیب

خورشید را ز ابردمد روی گاه گاه
چونان حصارئی که گذردارد ازرقیب

وصف می‌سرفصل تمبیرها و ایمازهای رود کی است و این شاعر سر حلقه شاعران می‌زده و میخواره شمریاری است. بسیاری از تعابیر زیبایی شمریاری را در «اره می» باید در اشعار رود کی جستجو کرد و یافت. می‌در نظر رود کی با هزاران لفظ بو و مزه و در مزد آمیخته است و جلوه‌های زندگانی شاد با نمایان ساختن آن ارائه می‌شود. جهان بی‌می‌رنک و بو ندارد، فرخی، منوچهری، خیام، حافظ نیز همه در بزم رود کی جمعند. هر چند عده ای می‌خواهند یاد، ای را که اینان و سایر شاعران عاشق پیشه ایرانی می‌نوشیده‌اند بربنک شراب «معنوی» (= و مستقیم و بهم شراباً طهوراً) و رنگهای میهم دیگر در بیاورند و با اندیشه‌های تازی گرایانه خویش حقیقت را بی‌وشانند ولی می‌بینیم در شعر رود کی و شعر اینان می‌وباده و شراب، باده گلرنک تلخ خوشکوار سبک است. همانکه خیام در وصفش گفته است «دانا آن طب چنین گفته» اند چون جالینوس و سقراط و بقراط و بوعلی سینا و محمد زکریا که هیچ چیز در تن مردم نافع تر از شراب نیست خاصه شراب انگوری تلخ و صافی و خاصیتش آنست که غم را ببرد و دل را خرم کند و تن را فریه کند و طعامهای غلیظ بگذرد و گونه‌ی او سرخ کند و پوست تن را تازه و روشن گرداند و فهم و خاطر را تیز کند.

رودکی مانند حافظ و خیام می‌را آزماینده گوهر انسانی و محک مرد می‌داند. خیام گفته بود «هر که پنج قدح شراب ناب بنخورد آنچه اندر اوست از نیک و بد از او سر آید و گوهر خویش بدید کند» رودکی نیز در آهنگی دلنشین و شادمانه می‌سراید:

می‌آورد شرف مردمی بدید
آزاده نژاد از دم خرید
می‌آزاد بدید آرد از بد اصل
فراوان هنر است اندر این نبیند
هر آنکه که خوری می‌خوش آنکه است
خاصه چو گل و با سمن دمین
بسا حصن بلند آ که می‌گشاید
بسا کره نوزین که بشکنید
بسا دون بخیل آ که می‌بخورد
کریبی بجهان در پرا کنید.

کتابخانه ملی و مخطوطات فرنگی
موسسه تخصصی زبان
موسسه تخصصی زبان

رودکی در باره «می» قصیده‌ها و قطعه‌هایی پرداخته است که در تازگی و خوشی همطراز شعرهای عاشقانه او هستند. از همه شیواتر قصیده‌ی «مادرمی را بگرد باید قربان» است که در وصف می‌وستایش «امیر بوجعفر» حکمروای سیستان گفته است. آفریده شدن این قصیده داستان شیرینی دارد که در «تاریخ سیستان» منعکس شده است.

«حمدالله مستوفی» در کتاب «تاریخ گزیده» نوشته است که روزی امیر نصر:

«جوانی نیکوروی در کار گل یافت. فروبزرگی از او مشاهده کرد. از نام و نژادش پرسید و امان داد. گفت نام احمد است و نژاد از نغم بنی لیت. امیر نصر را بحال او رقت آمد و او را نوازش فرمود و احوال بخشید و از اقریای خویش زن داد و به امارت سیستان فرستاد و ناخایات امارت سیستان در تخمه‌ی او است.»

این مرد، همان «ابوجعفر» است که در حکمروائی دکل عیش داد مردی داده است و مورد توجه و نوازش نصر بن احمد بوده است. در کتاب «تاریخ سیستان» آمده است که اردوزی پیغامبری بنزد ماکن کاکلی میفرستد ...

«... ماکان او را بنواخت و بر او نیکوئی کرد. آخر شبی شراب خورد و نافته گشت. فرمان داد تاریخ وی بستر دهند. دیگر بهیاری زان پیشمانی خورد و رسول را خلعت داد ... و بداشت تاریخ وی برآمد و بر قضای حاجت بازگردانید»

رسول به سیستان میرسد و امیر ابوجعفر از داستان آگاه میشود پس بدون اینکه کسی را از تصمیم خود مطلع سازد «... یا تصد جماز، و یا تصد مرد پیاده بر نشاند و بیایان کرمان گرفت ... تاشیخون کرد بری و ماکان را بگرفت و سیستان آورد و خزینه و مال او بر گرفت ... پس بنواخت و بگذاشت و مهمان کرد بمستی بر رویش منتی گردانید. بفرمود تاریخش بستر دهند. دیگر عذرها بسیار خواست و نیکوهی داشت. تا باز ریشش بر آمد آنگاه خلعت داد و باز گردانید! این ماکان کاکلی همانست که بر استرآبادوری تسلط داشت (از ۳۱۰ تا ۳۲۹) با ساما نیان و همچنین یکی از بیرون خویش اسفار و همچنین مرداوین دلمی جنگها کرد. امیر نصر از او خویش نمی‌آمد. این داستان امیر ابوجعفر را در مجلس او بگفتند ... او را عجب آرزوی همت و مروءت و شجاعت او ماکان را دشمن داشتی. بگردد شراب همی خورد. گفت به نعمتی ما را هست. اما بایستی که امیر جمع فرماید و منی اکنون که نیست باری یاد او گیریم ... یادری گرفت و بخورد و هبه بزرگان خراسان نوش کردند ... و رودکی این شعر (مادری را بگرد باید قربان) اندرین معنی بگفته بود بفرستاد.»

در این قصیده، رودکی پس از توصیف می، مدح امیر ابوجعفر که بگفته‌ی تاریخ سیستان «مرد تمام» بوده است میپردازد و از اینکه بواسطهٔ بیبری، خود نمیتواند قصیده را بدرگاشی ببرد پوزشش میخواهد. گمان میرود که منوچهری و خیام تعبیر «دختر در شین رز» و داستان او را از رودکی الهام گرفته باشند. این قصیده ۹۴ بیت است و بیتمای دره تاریخ سیستان» آمده است شکفتی هنر رودکی در این است که او در این شعر نه تنها می را خوب توصیف می‌کند بلکه رنگ و مزه و طعم آنرا نیز بیان میدارد. تمامی این قصیده از تشبیهات تازه و تعبیرات دلنشین سرشار است.

چون بنشیند تمام و مافی گردد	گوفه‌ی یاقون سرخ گیر دو مرجان
چند از و سرخ چون غریق یمانی	چند از و لعل چون نگین بدخشان
ورش ببوی گمان بری که گل سرخ	بوی بدوداد و مشک و عنبر بابان
هم بغم آند همی گدازد چونین	تابکه نوبهار و نیمه‌ی نیسان
آنکه اگر نیمه‌شب درنی بگشائی	چشمهٔ خورشید را ببینی تابسان

خصلت رودکی که از خلال اشعارش خودنمایی میکند نشان میدهد که او در

جوانی شادخوار و خوشگذران بوده است در پیری سردوگم روزگار چشیده و با تجربه و دارای بیشش فلسفی .

« فریدالدین عطار » شاعر داستان سرای قرن ششم که داستان شورانگیزی در « الهی نامه » خویش درباره « رابعه بنت کعب » (بگفته‌ی عطار = زین العابدین دختر امیر بلخ) شاعره معاصر رودکی دارد تصویر جالبی از رودکی بدست می‌دهد و میگوید او همیشه « گرم شعرو مست می » بوده است . رابعه که عاشق بکتاش (غلام حارث برادر رابعه که امیر بلخ شده بوده) می‌شود هر روز بیت‌های شورانگیزی می‌سراید و برای معشوق می‌فرستد ولی حارث از این داستان آگاه نمی‌شود . تا اینکه روزی رودکی ، رابعه را می‌بیند ،

نشسته بود آن دختر دلفروز	براه ، و رودکی میرفت ، یکرورز
اگر بیتی چو آب زر بگفتی	بسی ، دختر ، از آن بهتر بگفتی
بسی اشعار گفت آنروز استاد	که آن دختر مجا پاتش فرستاد
زلطف طبع آن دلداده دمساز	تعجب ماند آنجا رودکی باز

چند روز بعد رودکی در مجلس امیربخارا نشسته است . حارث برای سپاسگزاری از کمکی که امیربخارا بوی کرده و دشمنی را از شهر او دور نموده در آن مجلس حاضر است . از هر دری سخن می‌رود . رودکی مست از جابرمی‌خیزد و داستان دختر عاشق (= رابعه) را می‌گوید و شعرهای او را می‌خواند . همه شگفت زده میشوند . امیر از گوینده اشعار می‌پرسد . رودکی جواب می‌گوید :

ز حارث رودکی آگاه کی بود ؛ که او خود گرم شعرو مست می‌بود
ز سر مستی زبان بگشاد آنگاه که شعر دختر کعب است ای شاه !

اینجا رودکی دسته گلی به آب می‌دهد و سخن او برادر غیور را بکشتن خواهر برمی‌انگیزد . در این شعر عطار نیز رودکی را شاعری شرا بخواره و خیش ورز معرفی می‌کند .

رودکی شعرهایی دیگر نیز دارد که به‌تمامی یا در چند بیت در توصیف می‌سخن رانده است و از آن جمله اند ، « بید آن می که پنداری روان یا قوت نابیستی » و « رودکی چنگ بر گرفت و نواخت » و « می لعل پیش آرو پیش من آی » که در هر کدام جلوه‌های گوناگون این « یا قوت مقاب » بکسائی و شورانگیزی آمده است .



اکنون با این توصیفات که از هنر شاعری رودکی شد میتوان کم و بیش اصول شیوه و خطوط سبک و اسلوب شعر او را استخراج کرد . بیش از هر چیز باید از ابداع و آفرینندگی هنر رودکی یاد کرد . ترکیبات و تمبیرهای دلنشین که آورده غالباً زاده‌ی اندیشه و احساس بدیع خود او و ثمره‌ی تجربه‌ی هنر شاعر است یعنی شعرهایش از روی سنت ادبی سروده نشده است . در شعرهای او منخصات زیر دیده میشود :

از نظر قالب : قصیده - قطعه - منوی (چون کلیله و دمنه و سندبادنامه) رباعی .

از نظر معنی و احساس : شعر غنائی (لیریک) - بندو اندرز - فلسفی - داستانی .

فعلها و ترکیبهای رودکی غالباً پارسی‌داری است، در قالب و وزن اشعار نیز، رودکی آفریننده است، شمس‌الدین محمد بن قیس رازی در کتاب خویش ضمن بحث در باب (بحر هزج) اختراع رباعی را به رودکی نسبت میدهد، «... یکی از متقلمان شرای عجم - و پندارم رودکی، والله اعلم - از نوع اخرم و اخرب این بحر (= هزج) وزنی تخریج کرده است و آنرا وزن رباعی خوانند و الحق وزنی مقبول و شعری مستلک و مطبوع است ... روزی از اعیاد بر سبیل تماشا در بعضی متنزهات غزنین می‌گشت ... طایفه‌ای اهل طبع را دیدم که ملبه‌های جمعی کودکان ایستاده و دیده بنظاره‌ی گوز بازی کودکان نهاده ... کودکی دیده ده پانزده ساله با زلف و عارضی چون سنبل پیرامن لاله، گفتاری ملیح و زبانی فصیح، و در گوز بازی اسجاع متوازن و متوازی می‌گفت. گردگانی چند از کف بکوی می‌افتادخت. تاپکبازی در انداختن گردگانی از کو، گوز بیرون افتد و به قهری هم بجایگاه باز غلتید. کودک از سر زکای طبع و صفای قریحت گفت، « غلتان غلتان همی رود تا بن کو »

شاعر این کلمات را وزنی مقبول و نظمی مطبوع آمد. بقوانین عروض مراجعه کرد و آنرا از متفرقات بحر هزج بیرون آورد ... هر قطعه بر دو بیت اختصار کرد :

بیتی مصرع و بیتی مقفی و بحکم آنکه منشد و منشی و بادی و پسانی آن وزن کودکی بود، نیک موزون و دلیر و جوانی سخت تازه تر. آنرا ترانه نام نهاد ... »

رودکی همانطور که شمس قیس رازی گفته در عروض تصرف کرده و قصیده‌ها و قطعه‌هایی در وزن مخصوصی که از ابتکارات خود اوست نغمه سرایی می‌کند. (۱)

بسیاری از فعل‌های پارسی که رودکی در شعر خویش بکار گرفته است امروز متروک و مهجور است. بعضی افعال دیگر نیز بواسطه نیرومندی بیان رودکی، در شعر پارسی وارد شده و جزء ذخیره‌های ادبی کشور ما قرار گرفته است. از دو مورد یاد شده در بالا، نمونه‌هایی آورده میشود. (شماره صفحه‌ها مربوط بدیوان رودکی چاپ نفیسی است)

۴۹۵	پیشم آمد بامداد آن دلبر از راه شکوخ	شکوخیدن (= لغزیدن)
۴۹۶	هموار کرد پر و بیوگند موی زرد	اوگندن (= افکندن)
۴۹۸	مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود	سودن
۴۹۶	چو از حرارت می‌دلبرم لبان لیس	لیسیدن
۴۹۹	شد آن زمانه که شعر همه جهان بنوشت	نوشتن
۵۰۱	همچون سمنی شیفته بر صورت فرخار	شیفتن
۵۲۰	همه نیوشه‌ی خواجه بنیکوئی و بصلح است	نیوشیدن

۱- سعید نفیسی چند نمونه از این ابداعات رودکی را ارائه داده است. ر.ک

زهدگی و احوال و اشعار رودکی ص ۳۱۹

۵۲۲	بزار از برشاخك همی فنود	فنون (= فریفته شدن)
۵۲۴	تو چكونه جهی زدست اجل!	جهیدن
	چرا همی نچم! تاچرا كند تن من	چمیدن
۵۲۵	كه نیز تا نچم كار من نگیرد چم	
۵۲۶	از بی الفنده و روزی بجهد	الفندن
۵۲۷	چنان كه خاك سرشتی بزیر خاك شوی	سرشتن
۵۳۳	نه خله باید، نه باد انگیختن	خلیدن
۵۳۵	از بی خوردن گوارشتم نبود	گواریدن
۵۴۵	کی شكوهد زخار؟ چیره خورد	شكوهیدن

تعبیرها و انافاها و مفت‌های مرکب... در شعر رودکی جای نمایی دارد. بعضی ترکیب‌های او بسیار زیبا است. مثلاً بجای کلمه‌ی تازی غیبت کلمه‌ی زیبای «زشتیاد» را عرضه می‌کند و بجای منهد... زراگین... و از این نمونه‌ها در شعر او فراوان است.

زلف عنبرین ۴۱۱ مانوی صبع ۴۹۴ از آردوار ۴۹۴ کشتی عمر ۴۹۴ فرغند
 آسا ۵۰۰ سروین ۵۰۰ توفان یار ۵۰۱ بهار گاهی ۵۰۲ چنگ نواز ۵۰۳ لطیف
 دست ۵۰۳ گزاف وار ۵۰۴ طرب بخش ۵۰۵ پریوش ۵۰۹ جانستان ۵۱۴ درنگ
 آسا ۵۱۹ سپهر آرا ۵۱۹ بشیار ۵۲۱ زراگین ۵۲۳ زشت یاد ۵۲۲ دیرباز
 ۵۲۳ غمان آمیغ ۵۲۴ روزهی ۵۲۵ غم خواره ۵۲۵ خاك آگین ۵۲۷ بهار گاه
 ۵۲۸ بوش ۵۲۸ (اسمه صدر بوسیدن) رزم ساز ۵۲۹ کنیه گزار ۵۳۰ طاوس وش
 ۵۲۲ نادیده ۵۳۲ یکسان نهاد ۵۳۳ ناخشیار ۵۳۳ گوش خاران ۵۳۳ سازه ۵۳۵
 یوزوار ۵۳۵ روزدن ۵۳۵ کفشکی ۵۳۵ دولت شعار ۵۳۶ ریمانك ۵۳۷ پایدان
 ۵۳۸ دینارگون ۵۳۸ زنگارگون ۵۳۸ ماده ویر ۵۳۸ آذر نوا ۵۴۱ .

در شعر رودکی تمام ویژگی‌های سبک خراسانی و نمودهای طبیعی زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر جمع است. آنچه جلوه‌ی هنر او را ارزنده تر می‌کند لطیفه‌ها و ابداعات او هستند. تعابیرش دلنشین است، لفظ قالب معنی است و هماهنگی قالب و ایده خواننده را بتصدیق اعمال شعر رودکی و بزرگداشت مرتبه شاعری وی می‌کشاند. ویژگی‌های دیگر شعر او چنین است:

۱- تازگی Freshness منظور از این اصطلاح شعری این است که شاعر مبتکر است و سخن از سوز درون می‌گوید. درباره این ویژگی است که مقدمه نویسنده چاپ تهران دیوان رودکی (۱۳۱۵ هجری قمری) نوشته است:
 «... با وجود آنکه در آن وقت تازه شعر و شاعری رربترقی گذاشته بود. اشعار رودکی از اغلب شعرای تکمیل شده بعد بهتر و نیک تر، و توصیف او بزبان راست نیاید...»

۲- نیرومندی بیان Strenghth شعر رودکی در عین سادگی کامل و نیر و مند است. وقتی ایده‌ای را بر وی کاغذ می‌آورد، سخن را تمام می‌کند و احتیاجی ندارد که در بیت‌های بعد جبران مافات کند و باز ایده دیگر توضیح دهد. و شاید از همین لحاظ بوده است که نظامی عروضی بدبیران توصیه می‌کند که «اشعار

رودکی و مثنوی فردوسی و مدایح عنصری را بخوانند. خود شاعر درباره شعر خویش
مگوید :

لفظ همه خوب و هم بمعنی آسان .

۳- نیروی زندگانی Vitality تمام زندگانی و محیط شاعر در شعرش منعکس شده و شاعر از طبیعت پیروی کرده است . شعرش سرشار از هیجانان زندگانی است و چون بدن زنده گرم و چون خون تازه، پر جنبش و متحرک است. زبان پارسی دری در شعر رودکی حفظ شده و زبان او بازبان زمنت نازی غریبی نشان میدهد. شعر او برعکس شعر شاعران مدیحه پرداز دیگر، حاشیه را بسدح اختصاص میدهد و هسته اصلی را به ستایش زن می- طبیعت خرد... سعید نفیسی می نویسد: «... شعر رودکی بسیار طبیعی و منسجم و عاری از هر گونه پیرایه لفظی و آرایش ظاهری سخن است و هیچوجه پای بست صنایع لفظی و محسنات ظاهری کلام و صنایع بدیعی نیست و هیچگونه تکرار در آن نتوان یافت.»

تمام آثار رودکی بما نرسیده است. زمانه دفترهای زرین این شاعر استاد را رپوده است. مثنوی های کلیله و دمنه و سندهادنامه که اکنون ابیاتی از آنها باقی است از دفترهای برجسته شعر پارسی بوده و دریغ که بتمامی بما نرسیده است. بررزه منظومه کلیله و دمنه که یک اثر بتمام معنی هنری بوده است. رودکی این منظومه را بفرمان «نصر بن احمد» از ترجمه عبداله بن مقفع بزبان پارسی دری آورد. یختگی کلام و شیوایی سخن نشان میدهد که نظم این داستان که اصل آن هندی و از ادبیات زبان سانسکریت است مربوط به دوره های آخری زندگانی رودکی است. دلیل دیگر نیز برای این مطلب است. اگر در تشبیهات رودکی دقت کنیم، همانطور که سعید نفیسی گفت است معتقد میشویم که این تشبیهات کار کور ما «زاد نمیتواند باشد و از طرف دیگر در شاهنامه فردوسی آمده است که کلیله و دمنه بن بان و خط پهلوی بود، تازمان مأمون ترا زید و او که دل موبدان و رای کیان» دانت ، دستور داد که «کلیله» را از پهلوی به تازی ترجمه کنند تازمان شاهی «ابیر نصر» فرارسید و رودکی پیاری کردن آن مشغول شد،

بدان که که شد در جهان شاه عصر
که اندر سخن بود گنجور او
بگفتند و کوتاه شد داوری
برو بر خرد رهنمای آملش
کزو یادگاری بود در جهان
همه نامه بر رودکی خواندند
بست این چنین در آکنده را

بتازی همی بود تا گاه نصر
گرمایه بوالفضل دستور او
بفرمود تما پارسی دری
از آن پس چو بشنید رای آملش
همی خواستی آشکار و نهان
گزارنده را پیش بشانند
به پیوست گویا پراکنده را

از شعر فردوسی معلوم میشود که رودکی یا کور بوده یا عربی تمیدانسته .
چون می گوید گزارنده (یعنی مترجم) را پیش بشانند و نامه را برا خوانند
چون طبق آنچه عوفی نوشته: «... چنان ذکر و تیز فهم بود که در هشت سالگی قران
بشامت حفظ کرد و قرائت بیاموخت.» و «جامی» در بهارستان و «امین احمد رازی»
در تذکره هفت اقلیم، حافظ قران بودن رودکی را تاکید کرده اند، تازی ندانستن

رودکی مرودداست، پس روشن میشود که رودکی نابینا شده بوده و از طرف دیگر میدانیم نایبائی رودکی مربوط بسالهای پیری اوست پس نظم کلیله و دمنه کار زمان پختگی فکری و اندیشندگی شاعر است. بیت‌هایی از منظومه نشان میدهند که شاعر سالها در کار شاعری مداومت داشته است. سرلوحه تمام ابیات او، این بیت گرانبایه و اندیشمندانه است که می‌گوید:

هر که نامخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

تشبیهات و تعبیرهای شاعر و زیبایی کلام معنی او از ابیات معدود باقیمانده نشان استادی هنری رودکی است و درخششی خیره‌کننده دارد. بیت‌های زیر که در ستایش دانش است دلیلی روشن بر این ادعاست:

کر، نبود از راز دانش بی‌نیاز

راز دانش را بهر گونه زبان

تا بسنگ اندر همی پشکاشند

وز همه بد، بر تن تو، جوشن است

تا جهان بود از سر آدم فراز

مردمان بخرداندر هر زمان

گرد کردند و گرامی داشتند

دانش اندر دل چراغ روشن است

شعرهای خردمندانه رودکی غالباً متعلق بسالهای آخر زندگی اوست. در باره این اشعار شاعران دیگر از جمله «ناصر خسرو» سخن رانده‌اند. در همه مرفته شعرهای این دوران زندگی رودکی را میتوان شعر عرفانی یا تخیلی - تهنیدی و تسلیتی توصیف کرد. ناصر خسرو می‌گوید:

اشمار زهد و پند پس گفتست
آن تیره چشم شاعر روشن بین
منوچهری ضمن شعری که در باره شاعران خراسان آورده، رودکی را حکیم معرفی میکند:

«از حکیمان خراسان کوشید و رودکی»

«تهید بلخی» شاعر معاصر از می‌گوید: «رودکی را سخنی تلو نبی است» رودکی بهترین سخنان حکمت آمیز خویش را در قصیده‌های «مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود» «مادر می‌را بگرد باید قربان» و قطعه‌ی «ای آنکه غمگنی و سزاواری» گفته است. قطعه‌ها و قصیده‌هایی که رودکی به بیان «زهد و پند» اختصاص داده است در نهایت استحکام است و نشان دهنده اندیشه بلند پرواز شاعری اندیشمند است. شاعر طرفدار صداقت و اصالت است و دوست دارد انسان آنچنان باشد که واقماً هست و از این رو می‌گوید:

دل ببخار و بتان طراز

از تو پذیرد نپذیرد نماز

روی بمحراب نمودن چه سود

ایزد ما و سوسه‌ی عاشقی

در قطعه «زندگانی چه کوتاه و چه دراز» مرگ را همچون عامل محتوی مجسم می‌کند. چه در شدت زندگی کنیم و چه در آسایش بالاخره مرگ فرامیرسد و برگشتی بی‌وجوان را بخاک میریزد. کوزه‌گر دهر جام لطیف هستی را میسازد و باز بر زمین زده و می‌شکند. بودن و نبودن مادر این جهان گسترده و بی‌پایان و شکرگرم هیچ است!

این همه باد و بود تو خوابست خواب را حکم نی مگر بجزاز
این همه روز مرگ یکسانند نشانی ز یکدیگر شان باز

در شعر زیبای «شادزی با سایه چشمان شاد» شاعر شاد طلب و شاد خوار حقیقت
زندگانی را عیان میسازد. زمانه بیداد گراست و زمان گذرنده است. جهان باد
و ابراست و چون خواب و رؤیا منظر انسان را فرامیگیرد. و در قطعه دیگری
«برای سپنج مهمان را» دل نهادن به زندگانی و جهان گذران را روانمیدارد و در
مربیهای که برای مرگ «مرادی شاعر» سروده است با شکفت زدی میپرسد:

گاه نبند او که بیادی برید آب نبند او که بسرها فرود

شانه نبود او که بموئی شکست دانه نبود او که زمینش فشرود

و اینها همان مطالبی است که بعدها خیام با زبان فلسفی و بدبینانه (یا واقع
بینانه) خویش طرح میکنند و برای آنها جوابی نمی یابد و متأسفانه هنوز هم انسان
برای آنها جوابی نیافته است.

در سالهای آخرین شاهی امیرنصر و هنگام پیروی رودکی - بطوریکه تاریخ
نشان میدهد - موج نیر و متد اندیشه‌ی تازه‌ای بسوی خراسان میوزد. جنبش
اسمعیلیان که از سرزمین ایران برخاسته و در ایران جای مناسبی برای گسترش
خود نیافته بود بعدها توسط «سعید» نواده‌ی عبدالله بن میمون قداح (از مردم
اهواز) در ساحل نیل گسترده میشود و رقیب زورمند خلیفه‌های بیدادگر عباسی
می گردد. این موج بدربار نصر بن احمد که در دوستی ایران پایدار بود می رسد
و او بسیاری از سران کشوری و لشکری او را با خود به همراه میبرد.

خواجه نظام الملک دشمن بزرگ همه مذاهب غیر تسنن در کتاب «سیاست
نامه» شرح آمدن (محمد نخشی) که از جمله فلاسفه و مردی متکلم بوده، را به
خراسان بتفصیل آورده است که نایب «حسین بن علی مرادالروزی» میشود و معکوسد
تا داعیان حضرت امیر خراسان را در این مذهب (= باطنی = قرمطی) «در آورد».
این مرد سپس با سرانی که مذهب باطنی را پذیرفته بودند، ببخارا می رود، «...
آهنگ پادشاه کرد و خواص پادشاه را بر آن داشت تا سخن او را به مستی و
هشیاری پیش نصر بن احمد باد می کردند. چندان گفتند در مستی و هوشیاری
که نصر بن احمد را بدین اورغبت کرد پس محمد نخشی را پیش امیر خراسان بردند
و بدافاتی او را بستودند.»

ترکان و سران لشکر از این که محمد نخشی «دعوت آشکار کرد» ملول شدند
و آنها را ناخوش آمد که پادشاه قرمطی شد! «پس نویسنده «سیاست نامه» شرح
میدهد که چگونه سران لشکر دست بتوطئه ای زدند که منجر به خلع
نصر بن احمد و زندانی شدن او و کشته شدن چند هزار اسمعیلی و پادشاهی نوح بن
نصر (۸۳۳۱) شد.

همین مطلب را «خواجه رشید الدین فضل الله همدانی» در کتاب «جامع -
التواریخ» چنین آورده است:

«... حسین بن علی مرو روزی بگناه وفات در خراسان نیابت خود به
محمد بن احمد نخشی داد. و او بما و راء النهر، امیر خراسان نصر بن احمد -
السامانی را دعوت کرد. اجابت یافت و چنان بر نصر مستولی شد که از رأی او اصلا

و رأساً تجاوز نمی نمود ، عاقبت نصر نماند (؟) و پسرش نوح قائم مقام او شد ، تمامت اصحاب و احباب احمد نخشبی را بکشت .

همچنین یاقوت حموی در «معجم البلدان» نفوذ باطنیان را در خراسان در زمان نصر بن احمد متذکر میشود (چاپ مصر - جلد دوم صفحه ۱۷۷) . سعید نفیسی می نویسد :

«... تاریخ کشته شدن بلعمی ۳۲۹ است و این همان سالی است که رودکی در آن درگذشته است ، نصر بن احمد در ۳۳۱ درگذشته . چنان می نماید که این واقعه خلع او ببهانه این که اسمعیلی شده بود در همان سال ۳۲۹ دو سال پیش از مرگ وی روی داده باشد و در این واقعه چنانکه نظام الملك تصریح کرده همه دستیاران و هم کیشان وی از میان رفته اند ...»

اشاره‌هایی در شعر شاعران دوره بعد نشان می دهد که شاعر پیر ظاهرأ بمذهب و اندیشه جدید تمایل داشته و مانند ممدوح خویش بنهضت اسمعیلیان پیوسته بوده است . ناصر خسرو میگوید ،

جان را ز بهر مدحت آل رسول
معروفی بلخی می گوید ،

از رودکی شنیدم استادشاعران

البته چون غالب اشعار رودکی از بین رفته است نمیتوان در این باره حکم قطعی کرد ولی پاره‌ای ابیات پراکنده او میرساند که در مذهبی که «خواجه نظام الملك» باطنی نامیده است پیشرو ناصر خسرو بوده . رودکی میگوید ،

کسی را که باشد بدل مهر حیدر
شود سرخ رو در دو گیتی باور

اما مهمتراز وابستگی احتمالی یا قطعی شاعر سمرقند بمذهب اسمعیلیه (= باطنی - قرمطی ، ...) اندیشه‌های بلند و غالباً ابتکار آمیز اوست . در بعضی اشعار ، گوینده مردی است که در سیلاب روزگار بوده و فرسوده شد ، و اینکه که از جایگاه بلند اندیشه و تجربه یک عمر سخن میگوید ، همه طبایع و خصصت های انسان را می ورزد و می فشرد در درختی تنز و مابه و رجای میدهد ، جهان سرای ایمنی نیست بلکه خطرناک است و تهدید کننده .

کسانی که دچار تشویش و اضطرابند و میخواهند به بیچک های امنیت و آسایش بیارزند ، تا اسلوب و نظم را در همه چیز حفظ کنند و با حفظ این نظم و واقعیت ها و رویدادها در محل دقیق و منظم بتوانند جهان را روشن و قابل پیشگویی کنند ، در اشتباهند . جهانی که کسانی چون «محمد شبستری» و «لابب نیتز» (۱) می خواهند عرضه می کنند بطوریکه همه چیز در جای خود منظم و «هر چیزی بجای خویش نیکو» باشد موجود نیست . شاعر با بیتی مؤثر که هم پرسش و هم جواب در آن مندرج است میگوید ،

هموار کرد خواهی گیتی را

گیتی است کی پذیرد همواری ؟

هر چند شاعر نومیث نیست و فضل و بزرگمردی و سالاری را ارج می نهد ،

بازمی بینیم که در روزگاری بسوی رودك سمرقند که خاطره های کودکی و جوانی او را در خود نهان دارد، کور و فرسوده و نکسته باز میگردد . برگذشت جوانی مویه می کند . با اندوه میگوید : «شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت» آگاه است که هنگام کوچ است و باید به تعبیر حافظ «برون کشید از این درطه رخت خویش» در پاس و ناامیدی و شکستگی و تیرگی که همه زیبایی های جهان دوست داشتنی را از او گرفته است میگوید :

چون برك لاله بوده ام اکنون

چون سیب پڑ مریده بر آونگم

رودکی در این جا نیز باز، در مقطع مرك زندگانی - در آستانه ی کوچ - سخن میگوید. سخنی که از سر اندیشه و روشن بینی است. شاعر پیر با اندوه مسئله مرك و زندگانی را طرح کرده و جواب میدهد . پیرش این است :

زندگانی چه کوتاه چه دراز

نه باخبر بمرد باید باز ! ؟

منابع مقاله:

- ۱- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی - سعید نفیسی - چاپ تهران - ۱۳۴۱ خورشیدی
- ۲- چهار مقاله - نظامی عروضی سمرقندی - محمد قزوینی - چاپ تهران - ۱۳۴۱
- ۲- لباب الالباب - محمد عوفی - تصحیح سعید نفیسی - چاپ تهران
- ۴- سخن و سخنوران - بديع الزمان بشرویه خراسانی - تهران - ۱۳۰۸
- ۵- المعجم فی معانی الاسماء النجم - تسی الدین محمد بن قیس رازی - مدرس رضوی - ۱۳۳۶
- ۶- الهی نامه - فریده الدین عطار تیشابوری - فوآد روحانی - تهران - ۱۳۴۰
- ۷- تاریخ سیستان - تصحیح ملک الشعراء بهار - تهران
- ۸- سیاست نامه - خواجه نظام الملک - عباس اقبال - تهران - ۱۳۲۰
- ۹- شاهنامه - ابوالقاسم فردوس - ولروس - نفیسی - تهران - ۱۳۱۴-۱۳۱۳

(پایان)